

تیم ترجمه پیامد

# درآمدی بر لبنان: تاریخ، فلسطین و مقاومت در برابر اسرائیل

لارا دیب، مایا مقداشی، تسولین نالبانتیان، نادیا صبیته



در جنوب لبنان، زیر آوارها و در میان روستاهایی که بارها و بارها ویران و دوباره ساخته شده‌اند، تاریخ همچنان با فلسطین و مقاومت گره خورده است؛ هر جنگ در این منطقه نه رویدادی تازه، بلکه پژواکی از تاریخ طولانی استعمار، اشغال، جنگ و مقاومت است. مقاله‌ای که پیش رو دارید نیز از همین نقطه آغاز می‌کند: جنگ امروز لبنان را نمی‌توان جدا از تاریخ یک‌صد ساله شکل‌گیری این کشور، مساله فلسطین، مداخلات قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی و پیدایش جنبش‌های مقاومت فهمید. از این منظر، خشونت اسرائیل نه رخدادی استثنایی، بلکه امتداد الگویی تاریخی است که طی دهه‌های گذشته بارها در لبنان و فلسطین تکرار شده است. این مقاله در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۵ و در شماره ۳۱۳ نشریه MERIP منتشر شده است و از مجموعه درآمدهای این نشریه است که پیش از این نیز مقدمه‌ای بر مناسبات سیاسی سودان از آن در همین وبسایت منتشر شده است. نویسندگان لارا دیب، استاد انسان‌شناسی و مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا در کالج اسکریپس، مایا مقداشی، استاد مطالعات زنان، جنسیت و سکسوالیته و مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه راتگرز، تسولین نالبانتیان، استاد تاریخ خاورمیانه مدرن در دانشگاه لیدن و نادیا صبیته، استاد تاریخ در دانشگاه جرج‌تاون قطر، همگی از پژوهشگران حوزه تاریخ و سیاست لبنان و فلسطین هستند. آنان با تلفیق روایت تاریخی و تحلیل سیاسی، از شکل‌گیری لبنان پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی آغاز می‌کنند و سپس با بررسی نکبت فلسطین، جنگ داخلی لبنان، اشغال‌های اسرائیل، پیدایش حزب‌الله، بحران‌های ساختاری دولت لبنان و جنگ‌های اخیر، نشان می‌دهند که تحولات امروز را تنها در پیوند با این تاریخ می‌توان فهمید. تحولات پس از انتشار این مقاله نیز تا حد زیادی در امتداد همان روندهایی قرار گرفته‌اند که نویسندگان ترسیم می‌کنند. با وجود برقراری آتش‌بس در اواخر سال ۲۰۲۴، اسرائیل همچنان به عملیات نظامی و نقض مکرر آتش‌بس در جنوب لبنان متهم است و حضور نظامی خود را در برخی نقاط مرزی حفظ کرده است. در همین حین، انتخاب جوزف عون به ریاست‌جمهوری و تشکیل دولت به نخست‌وزیری نواف سلام، همراه با افزایش فشارهای داخلی و خارجی برای محدود کردن نقش نظامی حزب‌الله، فصل تازه‌ای از کشمکش بر سر آینده نظم سیاسی لبنان را رقم زده است. این مقاله صرفاً روایتی از تاریخ لبنان نیست؛ بلکه زمینه‌ای ضروری برای فهم تحولات ژئوپولیتیکی غرب آسیا فراهم می‌کند. از همین رو، این متن را می‌توان نه فقط درآمدهای بر تاریخ معاصر لبنان، بلکه راهنمایی برای فهم یکی از مهم‌ترین گره‌گاه‌های سیاست خاورمیانه امروز دانست.

۱۷ سپتامبر ۲۰۲۴ پیجرها در سراسر لبنان منفجر شدند و بی‌آن‌که بین کسی فرق بگذارند، دست‌کم ۳۲ نفر را کشتند و هزاران نفر را کور یا معلول کردند. روز بعد بیسیم‌ها منفجر شدند و باز هم کورکورانه مرگ و معلولیت به بار آوردند. در روزهای بعد هم هواپیمای اسرائیلی به بمباران شهرها، روستاها و ساختمان‌های مسکونی و زیرساخت‌های لبنان ادامه دادند. در یکی از بزرگترین حملات در روز جمعه ۲۷ سپتامبر، اسرائیلی‌ها ۸۰ تن بمب سنگرشکن بر منطقه حاره حریک [در ضاحیه جنوبی بیروت] ریختند، حمله‌ای که چندین ساختمان را با خاک یکسان کرد و رهبر حزب‌الله، سیدحسن نصرالله را همراه با دوتن از مشاورانش کشت. این حملات آغازگر تشدید چشم‌گیر درگیری‌ها و بمباران از هوا و دریا به روی لبنان و به ویژه ضاحیه جنوبی بیروت، دره بقاع و جنوب کشور بود. حملات اسرائیل وسیع‌تر هم شد و منطقه جبیل در شمال بیروت، محله بشوره در مرکز بیروت و منطقه کولا -یکی از مهم‌ترین شریان‌های ورودی و خروجی بیروت و از مراکز اصلی حمل‌ونقل- را هم در برگرفت. این حملات که برخی از آن‌ها مناطقی با تراکم جمعیتی بالا را هدف می‌گرفت، تا امروز ویرانگرترین حملات در تاریخ لبنان بوده‌اند. حملات مداوم اسرائیل هزاران نفر را کشت، هزاران تن دیگر را مجروح ساخت و بیش از یک‌میلیون نفر را در لبنان آواره کرد.

این حملات بخشی از ماشین جنگی گسترده‌تر اسرائیل بودند که پانزده ماه نسل‌کشی را در غزه به راه انداخت، در میانه راه سوریه، مصر، یمن و ایران را هدف گرفت و تهدیدی برای جنگ منطقه‌ای وسیع‌تری ایجاد کرد. همچنین این حملات [در تاریخ انتشار مقاله] آخرین حلقه زنجیره طولانی تاریخ خشونت‌های اسرائیل در لبنان و علیه این کشور به شمار می‌روند که همواره با استدلال “نقطه‌زنی” علیه گروه‌های به زعم خودشان تروریست توجیه شده است. در گذشته هدف آن‌ها سازمان آزادی‌بخش فلسطین و چپ‌های جنبش ملی لبنان بود و حالا حزب‌الله جای آنان را گرفته است.

تجاوز سال ۲۰۲۴ برای لبنان مرگبارترین روزها از زمان پایان جنگ داخلی در ۱۹۹۰ را رقم زد. همچنین این حملات در زمینه سلسله بحران‌هایی رخ داد که با قیام مردمی ۲۰۱۹ آغاز شدند، سپس به سرکوب متعاقب آن رسید و در همه‌گیری کرونا ادامه یافت و بعد به انفجار بندر بیروت، خلاء قدرت سیاسی و فروپاشی اقتصادی رسید، آن‌هم در اقتصادی که لبنان به تازگی داشت از بحران قبلی‌اش بهبودی حاصل می‌کرد. این بحران‌ها همه پیوندی انکارناپذیر با موقعیت لبنان رویاروی چندین و چند قدرت منطقه‌ای و فراتر از منطقه داشت. لبنان در تاریخ نسبتاً کوتاه‌ش که از ۱۹۲۰ آغاز می‌شود، همواره موضوع منافع طمعکارانه‌ای بوده که مداخلاتی چند در این کشور را موجب شده‌اند، مداخلاتی که گاه به سود و گاه به زیان این کشور کوچک بوده است. همچنین این کشور همیشه

دچار سلطه طبقه سیاسی فاسد و خویشاوندسالار هم بوده است. بیروت و کلاً لبنان از زمان جنگ جهانی دوم به یک میزان پناهگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای مردم عرب و برای چهره‌های سیاسی بدنام از سراسر منطقه بوده‌اند. لبنان از دیرباز مطبوعاتی آزادتر از دیگر کشورهای عربی داشت و قانون اساسی کشور آزادی مذهب، بیان، تجمع و تشکلیابی را تضمین می‌کرد. دانشگاه‌های گوناگون لبنان دوره‌هایی به زبان انگلیسی، فرانسه، ارمنی و عربی برگزار می‌کنند و در معرض سانسور دولتی نیستند. همین عوامل لبنان را بدل به یکی از مراکز مهم نشر و هنر و البته، مقصدی محبوب برای ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر در کل منطقه کرده است.

از آن‌جا که بنادر لبنان و کل اقتصاد کشور به نسبت توسعه خوبی یافته‌اند، توانستند به مثابه دروازه‌ای اقتصادی برای سوریه و به سوی سوریه کار کنند. پای منافع نفتی نیز به میان آمد و برنامه‌ریزان نظامی و غیرنظامی ایالات متحده از لبنان استفاده کردند تا دسترسی خود به نفت، پایگاه‌های نظامی، حمل‌ونقل هوایی و توسعه تجاری در منطقه را تضمین کنند.<sup>[۱]</sup> خانواده‌های نخبگان لبنانی در همین حال از قراردادهای تجاری به هدایت آمریکا، فرانسه و بریتانیا بهره بردند تا بر ثروت خود بیافزایند. تولیدکنندگان نفت با رشد قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰ پول خود را به سوی نظام بانکی سرازیر کردند، نظامی که از دهه ۱۹۵۰ قوانین محرمانگی‌اش را ارتقاء داده بود (این قوانین در سال ۲۰۲۲ تا حدی اصلاح شدند). بخش گردشگری و خدماتی لبنان هم در دهه ۱۹۶۰ تا

حدی به دلیل منافع کشورهای حاشیه خلیج فارس گسترش یافت و نه فقط طبقه کارگر لبنان، بلکه کارگران فلسطینی، سوری و دیگر مهاجران را نیز به کار گرفت. ایالات متحده هم برای پشتیبانی از دولت اسرائیل شروع به مداخله کرد، دولتی که خود مرتباً علیه غیرنظامیان لبنانی خشونت می‌کرد. تخیلات صهیونیست‌ها در مورد مرزهایشان حتی پیش از تاسیس دولت اسرائیل هم شامل جنوب لبنان و منابع آبی رودخانه لیتانی می‌شد.

فارغ از آن‌که چه کسی در لبنان قدرت را دست دارد یا چه کسی مقاومت را رهبری می‌کند، منافع استراتژیک کشور در قبال دولت اسرائیل از ۱۹۴۸ کمابیش یکسان مانده است. این منافع عبارتند از: حق بازگشت آوارگان فلسطینی در لبنان، آزادسازی اراضی اشغالی لبنان از سوی اسرائیل، حفاظت از منابع طبیعی مثل آب و بنزین و پایان یافتن نقض مداوم حریم دریایی، هوایی و زمینی لبنان به دست ارتش اسرائیل.

مقدمه پیش‌رو آخرین جنگ اسرائیل علیه لبنان و مقاومت این کشور در برابر جنگ را در زمینه گسترده‌تر توسعه سیاسی لبنان و رابطه آن با فلسطین قرار می‌دهد. این متن با ارائه چشم‌اندازی تاریخی از شکل‌گیری لبنان آغاز می‌شود و نقش نیروهای داخلی و خارجی در شکل‌یابی کشور در سراسر سده بیستم پی می‌گیرد (بخش ۱ و بخش ۲). سپس نشان می‌دهد خشونت‌های مستمر اسرائیل علیه لبنان و جنبش‌ها و احزاب سیاسی مقاومت فلسطینی و لبنانی چگونه در این مسیر جای می‌گیرند

(بخش ۳) و دست آخر با تبیین مجموعه‌ای از بحران‌های اخیر به پایان می‌رسد که آخرین حملات اسرائیل به لبنان و نقض مکرر آتش‌بس از سوی اسرائیل، به تبعات این بحران‌ها دامن زده‌اند (بخش ۴).





نقشه لبنان، ۲۰۰۲.



# ۱) آفرینش کشورهای جدید و مراکز جدید قدرت: از دوره عثمانی تا قیمومت

## امپراطوری عثمانی

کشوری به نام "لبنان" در دوره امپراطوری عثمانی اصلاً وجود نداشت. آنچه در خیل کارشناسان و برخی محافل دانشگاهی تحت عنوان «لبنان عثمانی» محل بحث است، عمدتاً حول جبل لبنان می گردد که پس از جنگ جهانی اول بدل به کانون جغرافیایی و ایدئولوژیک دولت تحت قیمومت گشت. در عوض همان شهرها و شهرستان‌هایی که بعداً لبنان را تشکیل دادند، در سده هجدهم و نوزدهم بخشی از واحدهای اداری عثمانی بودند که بعداً به سه قلمرو قیمومتی فلسطین، لبنان و سوریه تقسیم شدند. در نتیجه آن جوامع محلی که شمال فلسطین و جنوب لبنان را تشکیل دادند، عمیقاً با یکدیگر درهم تنیده بودند و در سراسر نیمه نخست قرن بیستم نیز به همین ترتیب برجای ماندند.

در دوره اصلاحات عثمانی معروف به تنظیمات (۱۸۳۹-۱۸۷۹)، امپراطوری ساختار اداری خود را به صورت ولایات بازساماندهی کرد. مثلاً ولایت سوریه (الشام) داخل در منطقه‌ای شد که از حلب به جنوب و تا عقبه می‌رفت و از سواحل مدیترانه به شرق تا صحرای سوریه می‌رسید و البته تنها استثناء جبل لبنان بود که از ۱۸۶۱ به بعد به صورت ولایتی شبه‌خودمختار یا "متصرفیه" اداره می‌شد. کشور لبنان در این دوره

اورشلیم، یافا، الخلیل [حبرون] و غزه را هم از ولایت سوریه جدا کرد و این منطقه را مستقیماً اداره می‌کرد و نابلس، عکا، حیفا و جلیل را به ولایت سوریه واگذاشت.<sup>[۲]</sup>

زمان زیادی نگذشته بود که دولت عثمانی باز هم بخش‌های شمالی و مرکزی فلسطین را از ولایت سوریه جدا کرد و آن‌ها را به ولایت تازه تاسیس بیروت ملحق کرد، مناطقی که عکا، ناصره، نابلس، طرابلس، بقاع و لاذقیه را دربرمی‌گرفت و همان فلسطین پساجنگ جهانی اول شد. بیروت پیش از آن‌که پایتخت این ولایت جدید شود، شهرستان بندری کوچکی بود که اهمیت اقتصادی‌اش در قیاس با شهرهای بندری بزرگی مثل طرابلس، صیدا و حیفا رنگ‌ولعابی نداشت.

امپراطوری عثمانی با شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول به نیروهای مرکزی پیوست. ترکیبی از مصادره مواد غذایی به دست دولت عثمانی، محاصره دریایی متفقین و سودجویی جنگی نیروهای محلی، قحطی خانمان‌برانندازی در سوریه عثمانی به راه انداخت که به مرگ یک نفر از هر فرد غیرنظامی منطقه انجامید و تبعاتش در تعیین مرزهای لبنان پساجنگ نیز نقش ایفاء کرد.<sup>[۳]</sup>

## قیمومت فرانسه و استقلال

پیروزی متفقین در جنگ جهانی اول منجر به فروپاشی آن‌چیزی شد که

از امپراطوری عثمانی بر جای مانده بود. موافقت‌نامه سایکس‌پیکو که در ۱۹۱۶ ولایات عربی امپراطوری را بین فرانسه و بریتانیای کبیر تقسیم کرده بود، با اندکی تغییرات از سوی جامعه ملل به عنوان مبنای نظام قیمومت پس از جنگ رسمیت یافت.[۴] بریتانیا قیمومت عراق و فلسطین را در اختیار گرفت و خود قلمرو فلسطین در سال ۱۹۲۲ به دو منطقه قیمومت فلسطین و ماوراءاردن تقسیم شد. قیمومت سوریه به فرانسه رسید و این کشور در سال ۱۹۲۰ با جدا کردن بخش‌هایی از سوریه، «لبنان بزرگ» را ایجاد کرد که جبل لبنان در آن به طرابلس، بیروت، صیدا، صور، عکار و دره بقاع ضمیمه می‌شد. فرانسوی‌ها این قلمروی آخری را برای پیشگیری از قحطی در آینده به لبنان افزوده بودند، هرچند که در سوریه و در میان بسیاری از مردم لبنان و احزاب سیاسی با این تصمیم مخالفت شد.[۵]

بسیاری در این کشورهای تازه‌تاسیس مرزهای جدید را نامشروع می‌دانستند. مرزها را نه فقط قدرت‌های خارجی تحمیل کرده بودند که از همان اول امپریالیست تلقی می‌شدند، بلکه شبکه‌های دیرین اجتماعی، اقتصادی و مذهبی-سیاسی را از هم بریده بودند که در سراسر این سرزمین‌های مختلف گسترده شده بود.[۶] در همین اثنا صهیونیست‌ها لابی ناموفقی با بریتانیای کبیر و فرانسه داشتند تا رودخانه لیتانی را وارد قلمرو قیمومت فلسطین کنند، همان رودی که امروزه در جنوب لبنان است. اگرچه این تلاش‌ها به نتیجه نرسید.[۷] مناقشات بر سر هفت روستای لبنانی اما کماکان ادامه دارد که در فلسطین تحت قیمومت قرار

گرفته بودند و بعدها به دست شبه‌نظامیان صهیونیست پاکستانی قومی شدند و ساکنان و اولادشان هنوز که هنوز است به عنوان شهروند لبنان ثبت می‌شوند.

مقامات قیمومت و نخبگان محلی طی دو دهه بعدی به اختلافات فرقه‌ای پروبال دادند و این اختلافات را در تاروپود نهادهای سیاسی، اقتصادی، بوروکراتیک و اجتماعی لبنان و به تبع آن در زندگی روزمره مردم نهادینه کردند. لبنان دست آخر ۱۸ فرقه را به رسمیت شناخت: علوی، کاتولیک ارمنی، ارتدوکس ارمنی، آشوری، کاتولیک کلدانی، ارتدوکس قبطی، دروزی، کاتولیک یونانی، ارتدوکس یونانی، اسماعیلی، یهودی، کاتولیک رومی، مارونی، پروتستان، سنی، شیعه، کاتولیک سریانی و ارتدوکس سریانی. بسیاری از شیوه‌هایی که باعث اثرگذاری فرقه‌ها بر شکل زندگی لبنانی‌ها شده، ناشی از همین نهادینه‌سازی تاریخی است.

مثلاً نظام سیاسی-فرقه‌ای دولت لبنان تا حدودی در "میثاق ملی" تصویر شده است: توافق‌نامه‌ای نانوشته و ضمنی میان رهبران مارونی و سنی در ۱۹۴۳ که هدفش حفظ توازن سیاسی فرقه‌ای بود. با این‌که این روند هیچ‌گاه رسمیت نیافت، اما بنا بر عرف نخست‌وزیر همواره سنی، رئیس‌جمهور مارونی و سخنگوی مجلس همیشه شیعه بوده است. وانگهی کمابیش هر منصبی از عضو مجلس گرفته تا شهردار تا استاد دانشگاه دولتی بنا بر سهمیه‌بندی فرقه‌ای توزیع می‌شود. تا پیش از توافق طائف در ۱۹۹۰ (در ادامه به آن خواهیم پرداخت)، نسبت

کرسی‌های مسیحیان به مسلمانان در مجلس ۶ به ۵ بود. یکی از ارکان اصلی در این توزیع قدرت فرقه‌گرایانه، ۱۵ قانون احوال شخصیه لبنان است (مربوط به ۱۵ فرقه از ۱۸ فرقه کشور) که نقشی اساسی در ثبت احوال و بوروکراسی دولتی دارد: دولت فرقه پدر هر شهروند را در حین تولد مقرر می‌کند و زنان را از حق انتقال تابعیت به فرزندان‌شان محروم می‌کند، به این بهانه که موازنه جمعیتی میان مذاهب و فرقه‌ها با این کار به هم می‌ریزد.<sup>[۸]</sup>

شیعیان لبنان در این نظام سیاسی-فرقه‌ای کمتر از سهم خود وزن داشتند، علتش تا حدی ماهیت ناقص سرشماری سال ۱۹۳۲ بود که توزیع اولیه سهم بر اساس آن انجام گرفته بود.<sup>[۹]</sup> توزیع نابرابر قدرت و فرصت در طول زمان بیشتر به چشم آمد، چرا که نظام نمی‌توانست تغییرات جمعیتی را در این توزیع لحاظ کند. از آن‌جا که فرقه بدل به ابزاری برای تخصیص منابع دولتی به جوامع محلی شده بود، مناطق روستایی شیعه‌نشین به فقری بی‌حد دچار گشتند، مشکلی که نخبگان فئودال زمیندار هم وخیم‌ترش می‌کردند.

به رغم تحمیل این مرزهای سیاسی جدید، مردم به گذشتن از مرزها ادامه دادند و بدین نحو برای حفظ شبکه‌های پیشاجنگ خود می‌جنگیدند، اگرچه این کار روز به روز دشوارتر می‌شد. تاجران بیروت به تجارت با حیف‌ا ادامه دادند. زائران مذاهب گوناگون از سراسر منطقه سرسختانه از مرزها رد می‌شدند تا اماکن مذهبی خود را زیارت کنند.





بیروت در اوایل سده بیستم.

## پیوندها با فلسطین

پیوستگی سرزمینی میان شمال فلسطین و جنوب لبنان که در نقشه‌نگاری هم آشکار است، برای این مردم یادآوری بصری سرنوشتی بود که عمیقاً به هم گره خورده است. زمین‌هایی سرسبز، اما سنگلاخی، درخت‌های زیتون و آبراهه‌هایی مهم این دو فضا را به هم متصل می‌کند، درست همان‌طور که دهقانانی که از عکا تا صور بر مزارعشان کار می‌کردند، همین پیوند را در عمل حفظ می‌کردند. جبل‌العامل منطقه‌ای است که بخش عمده جنوب لبنان را در برمی‌گیرد و گره‌گاهی اصلی در حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی منطقه به شمار می‌رفت، جایی که

مردمان، کالاها و ایده‌هایی از شمال فلسطین تا سوریه امروزه در عبور بودند. بسیاری از خانواده‌های عاملی خویشانی در سرزمین‌هایی داشتند که بعداً فلسطین و سوریه شد. مرکز فعالیت‌های اقتصادی حيفا بود، نه بیروت. تاجران تنباکوی بنت‌جبیل محصولاتشان را در شهرهای فلسطینی می‌فروختند، درست مثل کفش‌دوزان مشغره در همین شهرها. پوند فلسطین در جنوب لبنان پول آشناتری بود تا پول لبنانی.

جنوب لبنان و شمال فلسطین همچنین راه‌هایی مشابه در مبارزات ضداستعماری پیموده بودند. قیام ۱۹۳۶ فلسطینی‌ها تاثیری فوری‌تر و ماندگارتر بر جنوب لبنان داشت تا شورش دروزی‌های سوری که یک دهه پیش‌تر رخ داده بود. بنت‌جبیل بدل به مرکز نهضت‌های مقاومت ضداستعماری متعدد گشت و من‌جمله خود جنبشی علیه قیمومت فرانسه راه انداخت. فلسطینی‌ها در ماه‌های منتهی به قیام ۱۹۳۶ در همین جنوب لبنان اسحه خریداری می‌کردند.<sup>[۱۰]</sup>

در ایام نکبت ۱۹۴۸ (در ادامه به آن خواهیم پرداخت) که بیش از ۱۰۰ هزار آواره فلسطینی را به لبنان روانه کرد، ساکنین جنوب لبنان شاهد دست اول خشونت بودند که شبه‌نظامیان صهیونیست بر فلسطینی‌ها روا داشتند. برنامه‌های صهیونیست‌ها برای تسلط بر آب‌های رودخانه لیتانی موجب شد دست‌کم یک‌بار هم آن خشونت به شمال مرزهای فلسطین بکشد. مضاف آن‌که پیامدهای زنجیره‌ای آوارگی عظیم مردم در نکبت نیز اثراتی عمیق در سال‌های پیش‌روی لبنان داشت. آرمان‌های

انقلابی فلسطین که در دهه ۱۹۵۰ شکل گرفته بود، در سراسر دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بدل به کنش انضمامی انقلابی گشت. اگرچه اردن پایگاه اصلی فعالیت‌های انقلابی تا ۱۹۷۰ بود، مرز لبنان هم هیچ‌گاه آرام نماند و لبنان هم بدل به کانونی برای کنشگری انقلابی شد.

## ۲) «نه پیروز و نه شکست خورده»: درگیری‌های داخلی در نیمه دوم سده بیستم

### نزاع داخلی ۱۹۵۸

نزاع داخلی در لبنان به سال ۱۹۵۸، به همان اندازه با جنگ سرد مرتبط بود که با تداوم جدایی میان دو گروه: کسانی که لبنان را تکه‌ای جدایی‌ناپذیر از منطقه می‌دانستند و کسانی که ملی‌گرایی شوونیستی لبنانی را مبتنی بر همان مرزهایی پروراندند که فرانسوی‌ها کشیده بودند. اگرچه انگشت برای اتهامات متعدد فساد و رشوه به سوی رئیس‌جمهور لبنان، کمیل شمعون (از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸) دراز بود، اما موضع طرفداری‌اش از آمریکا در پی اوج گرفتن ملی‌گرایی عربی -تحت‌تاثیر جمال عبدالناصر در مصر- بود که آتش این منازعه را شعله‌ور کرد. شمعون در ۱۹۵۷ از دکترین آمریکایی آیزنهاور حمایت کرد (دستورالعملی علیه شوروی و به ظاهر علیه رژیم‌های ملی‌گرا و عرب طرفدار شوروی). دیگران در دولت لبنان مخالف بودند. در هفته‌های متعاقب این اعلام حمایت، درگیری از طرف دو قطب مخالف به هم پیوست: دسته‌ای غرب‌گرا که می‌خواستند

شمعون را بر سر قدرت نگاه دارند و دسته‌ای ملی‌گرای عرب و طرفدار ناصر که خواستشان برای برکناری شمعون البته ریشه در آن نابرابری‌های اجتماعی اقتصادی هم داشت که برآمده از نظام فرقه‌گرایی برپا شده به دست او بود.

خشونت در ۱۹۵۸ در بخش‌هایی از بیروت، طرابلس و منطقه شوف فوران کرد. در ۱۸ ژوئیه و تحت تاثیر کودتای ملی‌گرایان عرب در عراق و تاسیس جمهوری متحده عربی میان سوریه و مصر، سفیر آمریکا در لبنان دکترین آیزنهاور را اجرایی کرد. ناوگان ششم نیروی دریایی ایالات متحده ۲۴ ساعت بعد از راه رسید. آمریکا در نهایت توافق جفت‌وجور کرد تا شمعون طبق برنامه از ریاست جمهوری کناره‌گیری کند و ژنرال فؤاد شهاب رئیس‌جمهور شود و سپس نیروهای آمریکایی لبنان را ترک کردند. کابینه لبنان در تفرقه‌ای بین هواخواهان و مخالفان وضع موجود گرفتار ماند و به بن‌بستی رسید که شهاب چنین تفسیرش کرد: «نه پیروز و نه شکست‌خورده». با این حال و به رغم تمامی این تغییرات، برهه جنگ داخلی در ۱۹۵۸ تا ماه‌ها پایان نیافت، یعنی تا دسامبر ۱۹۵۸ و آن‌گاه که تمامی طرفین درگیر بالاخره به آتش‌بس تن دادند. [۱۱]

مداخله آمریکا در بحران ۱۹۵۸ لبنان سبب شد تا این اتفاق موضوعی منطقه‌ای و بین‌المللی در چارچوب جنگ سرد تلقی شود، اگرچه نتوانست تنش‌های جاری میان نخبگان سنی و مارونی را پنهان کند که زیانش به پای کل کشور نوشته می‌شد. تداوم فرقه‌گرایی بدون هیچ

اصلاحاتی موجب تشدید رقابت‌های سیاسیِ مستمر شد و رهبران لبنان هم به جای مقصر دانستن توسعه ناموزونی که اولویت را به بخش‌های مالی، تجاری و خدماتی مستقر در بیروت - به زیان بقیه کشور - می‌داد، گروه‌ها و مناطق به حاشیه‌رانده شده را سپر بلا می‌کردند.

شهری شدن سریع و مهاجرت داخلی نیز از دیگر مشخصه‌های این دوران است که به شکل‌گیری حومه‌ای فقیر و به شدت متراکم حول بیروت منجر شد. مردمانی مثل ارمنی‌های بیروت و شیعیان جنوب و دره بقاع که ساکن این حومه‌های جدید بودند، با فقری دست به گریبان بودند که زاده فقدان فرصت‌های اقتصادی و خدمات دولتی بود.

## جنگ داخلی ۱۹۷۵-۱۹۹۰

با رشد روزافزون همین حومه‌ها که موسوم به "کمربندی فلاکت" بودند، نخبگان لبنانی بیش از پیش این‌طور نشان می‌دادند که مهاجران فقیر در شهر و به خصوص آوارگان فلسطینی، نه فقط مزاحمند، بلکه حضورشان موجب بی‌ثباتی و شرارت است. نظامیان حزب فالانژ، حزب دست‌راستی مسیحی مارونی، در ۱۳ آوریل ۱۹۷۵ به اتوبوسی از پناهندگان فلسطینی حمله کردند که رهسپار اردوگاه آوارگان تل‌الزعترا در شمال شرقی بیروت بود. گروه دیگری از شبه‌نظامیان مارونی به رهبری پسر رئیس‌جمهور شمعون، در ژانویه ۱۹۷۶ دست به قتل‌عام صدها مسلمان لبنانی و فلسطینی در منطقه کارانتینا زدند، چون می‌خواستند "بیروت شرقی"

کاملاً مسیحی باشد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین و متحدانش با کشتاری در شهر مسیحی و مارونی‌نشین دامور دست به تلافی زدند. سیاستمداران و رهبران شبه‌نظامی در طول کل جنگ، مناطق مختلف شهری و روستایی لبنان را زاغه‌هایی یاغی و ساکنانشان را خلافتکار و/یا متمرّد معرفی می‌کردند تا خشونت‌های غالباً هولناک علیه آنان را توجیه کنند.

شبه‌نظامیان مارونی از مداخله خارجی استقبال کردند؛ نخست از نظامیان سوری و بعد هم اسرائیلی‌ها و از آن‌ها دعوت کردند تا برای جلوگیری از شکست آنان به لبنان بیایند. ارتش سوریه در محاصره و گلوله‌باران اردوگاه آوارگان تل‌الزعتّر در سال ۱۹۷۶ مشارکت کرد تا مانعی برای گروه‌های فلسطینی ایجاد کند. اردوگاه بعداً به دست جبهه دست‌راستی لبنان کاملاً از بین رفت و ساکنانش قتل‌عام شدند: ائتلافی از شبه‌نظامیان رقیب که اکثراً مارونی بودند و "نیروهای لبنانی" (شاخه نظامی فالانژها) هم در میان آن‌ها بودند. "جبهه لبنام" حول یک ایدئولوژی برتری‌طلب مسیحی، شوونیسم لبنانی و مخالفت با حضور سازمان آزادی‌بخش فلسطین در لبنان گرد هم جمع شده بودند. این مجموعه در سیر جنگ به سوی روایتی پیش رفت که فلسطینی‌ها را مقصر تمام‌عیار درگیری‌ها معرفی می‌کرد.

جنبش ملی چپ‌گرای لبنان به رهبری کمال جنبلاط، ائتلاف دیگری از شبه‌نظامیان را در سال‌های اولیه جنگ تشکیل داد. این گروه با سازمان



آزادی‌بخش فلسطین متحد بود. جنگ در سال ۱۹۸۲، یعنی همان سال حمله گسترده اسرائیل (در ادامه به آن پرداخته خواهد شد) به دامنه شرقی کوه‌های بیروت کشیده شد، جایی که پایگاه شبه‌نظامیان حزب سوسیالیست ترقی‌خواه بود که عمدتاً دروزی بودند و پس از ترور کمال جنبلاط در سال ۱۹۷۷ تحت رهبری پسر او قرار داشتند. این حزب از کمک نیروی نظامی سوری (که حالا سمت‌وسوی ائتلافش تغییر کرده بود) و همچنین برخی نیروهای سازمان آزادی‌بخش فلسطین بهره می‌برد و علیه نیروهای لبنانی می‌جنگید. این "جنگ کوهستان" (۱۹۸۲-۱۹۸۴) علاوه بر کشتارهای فراوان و آوارگی‌های قهری، منجر به شکست "نیروهای لبنانی" و عقب‌نشینی آنان از منطقه شد.

برخی از شدیدترین نبردها در جنگ داخلی میان شبه‌نظامیان یک فرقه واحد رخ می‌داد، آن هم معمولاً بر سر کنترل یک منطقه یا منابع اقتصادی یا مناصب قدرتمند. مثلاً تنش‌ها بین دو گروه شبه‌نظامی شیعه، امل و حزب‌الله در ۱۹۸۸ آن‌قدر بالا گرفت که ایران و سوریه برای میانجیگری میان آن‌ها پا پیش گذاشتند و توافقی را برقرار کردند که عملاً کنترل ضاحیه جنوبی در بیروت را به حزب‌الله می‌سپرد. می‌توان در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ هم دید که شبه‌نظامیان مارونی، رهبران مارونی رقیب و خانواده‌شان را قتل‌عام می‌کردند و در همین حین، "نیروهای لبنانی" به رهبری بشیر جُمیل قدرت خود را تحکیم می‌کردند. آخرین نبردهای جنگ هم به همین ترتیب میان دو نیروی مارونی رخ داد

که هریک تحت رهبری مردانی بودند که بعدها رئیس‌جمهور لبنان شدند: الیاس هروایی (از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۸) و میشل عون (از ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۲).

توافق طائف در ۱۹۹۰ که به خشونت‌های جنگ داخلی پایان داد، همچنان به همان شعار «نه پیروز و نه شکست‌خورده» پای فشرد. سوریه هم در همین اثنا حضور و کنترلش در دستگاه نظامی و امنیتی لبنان را نگاه داشت و از آن‌ها برای دستکاری سیاست لبنان در راستای منافع خود بهره برد. ۲۵ گروه شبه‌نظامی و دست‌کم ۶ آژانس امنیتی و ارتش خارجی در جنگ داخلی لبنان مشارکت داشتند و ۱۵۰ هزار نفر را به قتل رساندند و هزاران تن را به معلولیت و نقص‌عضو دچار کردند. «قانون عفو عمومی» عطف به ماسبق شد و بیشتر شخصیت‌های اصلی جنگ را از هرگونه مسئولیت قضایی برای جنایاتی که پیش از ۱۹۹۱ انجام داده بودند، معاف کرد و اگر نگوییم همه، به بیشترشان اجازه داد تا کماکان قدرت را در دست داشته باشند. شمار کرسی‌های مجلس افزایش یافت و به طور مساوی میان مسیحیان و مسلمانان تقسیم شد. توافق طائف در قانون اساسی لبنان گنجانده شد، اما نقشه کلی و ساختاری آن برای محو تدریجی فرقه‌گرایی سیاسی هیچ‌گاه به مرحله اجرا نرسیده است.



شبه‌نظامیان فالانژ در حال یورش به محله کرنیتینا در حالی که غیرنظامیان می‌گریزند، ۱۹۷۶. Claude Salhani / Sygma via Getty Images

## بن‌بست پس از ۱۹۹۰

جنگ داخلی فرقه‌گرایی را به شیوه‌هایی تازه در محلات بیروت و البته خارج از پایتخت نهادینه کرد. اگرچه توافق طائف به آوارگان حق بازگشت به خانه‌هایشان و حق زندگی در هر جای دلخواه در کشور را می‌داد، این حقوق شامل ساکنین غیرلبنانی نمی‌شد. از آن گذشته، خیلی از لبنانی‌های آواره‌شده، هرگز به محلات سابق خود بازنگشتند. جابه‌جایی مردم بین حومه‌های جنوبی و شرقی پایتخت ادامه یافت و موجب شکل‌گیری حومه جنوبی با اکثریت ساکنین شیعه شد که به نام ضاحیه

شناخته می‌شود. جابه‌جایی بسیاری از مسیحیان بیروت در دوره جنگ، از بخش غربی شهر (جایی که بعدها "بیروت غربی" نامیده شد) به بخش شرقی (موسوم به "بیروت شرقی") موجب شد تا بیروت شرقی به عنوان محله‌ای با هویت مسیحی شناخته شود. این جابه‌جایی و دیگر جابه‌جایی‌های اجباری و داوطلبانه دوران جنگ منتهی به جدایی فرقه‌گرایانه‌ای در بخش بزرگی از مملکت شد.

اصلاحات زیادی در "نیروهای مسلح لبنان" (LAF) پس از جنگ صورت گرفت تا مشروعیتش را باز پس بگیرد و انسجامش را پس از شکاف‌های فرقه‌گرایانه دوره جنگ بازیابد. سربازگیری اجباری در ۱۹۹۲ دوباره برقرار شد (و در ۲۰۰۷ پایان یافت) و توازن و اختلاط فرقه‌ها در تمامی مناصب و مراتب نظامی پیگیری شد. همراه با نفوذ روزافزون سوری‌ها در همه نهادهای دولتی، حمایت بیشتری از سوی ارتش عربی سوری‌ها نصیب ارتش لبنان شد.

گروه‌های شبه‌نظامی که از دل احزاب سیاسی برآمده بودند، دوباره به جایگاه حزب سیاسی برگشتند و در انتخابات سال ۱۹۹۲ شرکت کردند. حزب‌الله که در طول همین جنگ شکل گرفته بود (در ادامه به آن خواهیم پرداخت) به منظومه احزاب سیاسی لبنان پیوست، اما سلاح را نگاه داشت تا به مقاومت علیه اشغال اسرائیل در جنوب ادامه دهد؛ مقاومتی که به گفته برخی از آنان توافق طائف مجوزش را صادر کرده بود. سیدحسن نصرالله، رهبر تازه ترور شده حزب الله بود که تصمیم

برای کار در چارچوب دولت لبنان را گرفت، کسی که در ۱۹۹۲ و پس از ترور رهبر پیشین به دست نیروهای نظامی اسرائیل به مقام دبیر کلی حزب رسیده بود.

حزب الله با گذر زمان توانست کرسی‌های بسیار بیشتری را در انتخابات شورای شهر و مجلس به دست آورد و حتی در میان مخالفان ایدئولوژیک خود به کارآمدی و فساد اندک حزبی شهرت یافت، چرا که مناصب سیاسی در این حزب میان اعضا موروثی نبودند و نمایش خودستایانه تجملات در میان این طبقه سیاسی وجود نداشت. حزب الله همچنین توانست شبکه‌ای گسترده از موسسات خیریه، مراکز نگهداری معلولین، بیمارستان‌ها، مساجد و مدارس بنا کند. حزب الله هم مانند دیگر احزاب لبنان بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه لبنان است. این حزب مدام بیشترین آراء را کسب می‌کرد و مهم‌تر آن‌که بیشترین آرای بین‌فرقه‌ای را در انتخابات مجلس به دست می‌آورد. مردم به دلایل گوناگونی از آن‌ها حمایت می‌کردند، دلایلی من جمله سابقه‌شان در مقاومت، ایدئولوژی مذهبی‌شان، رویکردشان به حمایت سیاسی اقتصادی، سیاست‌هایشان در سطح شورای شهر و روابط شخصی آنان. محبوبیت حزب الله در سال ۲۰۰۰ به اوج رسید، یعنی وقتی مقاومت تحت رهبری آنان توانست نظامیان اسرائیل را وادار به عقب‌نشینی از بخش‌هایی از جنوب لبنان کند که از ۱۹۷۸ در تصرف اسرائیل بود (در ادامه به آن خواهیم پرداخت).

حزب‌الله و رژیم سوریه از سال ۲۰۰۵ در مجموعه‌ای از ترورهای سیاسی با هدف حفظ نفوذ سیاسی‌شان در حکومت و نهادهای دولتی لبنان متهم شناخته شدند. این ترورها مسیر سیاست را در لبنان تغییر داد. تنش‌های فرقه‌ای میان شیعیان و سنی‌های لبنان برای نخستین بار به جلوی صحنه سیاست کشیده شد، تنش‌هایی که حال‌وهوای منطقه در پس حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به آن دامن زده بود. رفیق حریری نخست‌وزیر پیشین لبنان و میلیاردر حوزه املاک و مستغلاتی که به سیاست رو آورده بود و نقشی کلیدی در بازسازی‌های پس از جنگ یافته بود، در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ در مرکز شهر بیروت با انفجار خودروی بمب‌گذاری‌شده ترور شد؛ ۲۱ نفر دیگر نیز در این انفجار کشته و بیش از ۲۰۰ تن مجروح شدند. ترور حریری تلنگری سنگین برای کشور بود و به بسیج دو جنبش اعتراضی رقیب در مارس ۲۰۰۵ انجامید. در سویی جریان سنی مستقبل بود به رهبری سعد، پسر حریری که خواستار کنار کشیدن سوریه از نهادهای نظامی، اقتصادی و سیاسی لبنان بود. در واکنش به این جنبش هم حزب‌الله و متحدانش با اعتراض دیگری به ضد آنان، به دفاع از سوریه برخاستند. نظامیان سوری تا آخر آوریل از لبنان رفتند و در پی این کناره‌گیری و به‌خصوص پس از این که از شدت مداخله سوریه به دلیل وقایع پس از سال ۲۰۱۱ کاسته شد، ایالات متحده آمریکا بدل به حامی و یاور اصلی «نیروهای مسلح لبنان» گشت.



شمار کرسی‌های پارلمانی حزب‌الله در همان سال افزایش یافت و برای نخستین بار وارد هیأت دولت شد. در اوایل سال ۲۰۰۶ جنبش میهنی آزاد [جنبش عون] که آن زمان بزرگ‌ترین و محبوب‌ترین حزب عمدتاً مسیحی لبنان بود و حزب ارمنی داشناک [فدراسیون انقلابی ارمنی لبنان]، ائتلافی با حزب‌الله تشکیل دادند. اگرچه پس از آن‌که حزب‌الله در جنگ سال ۲۰۰۶ ارتش اسرائیل را به بن‌بست کشانید (در ادامه به آن خواهیم پرداخت)، محبوبیتش افزایش یافت، اما این محبوبیت دیری نپایید. شکاف و اختلاف بین حزب‌الله و متحدانش از سویی و جریان مستقبل از سوی دیگر بیشتر شد. ترورهای سیاسی ادامه داشت. تحصنی به رهبری حزب‌الله مرکز شهر بیروت را برای حدود یک‌سال و نیم در اختیار گرفت و اعتصابی عمومی برای اعتراض علیه جریان مستقبل و برنامه اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی نخست‌وزیر این جریان صورت گرفت.

اختلافات در سال ۲۰۰۸ شعله‌ور شد، وقتی حزب‌الله و متحدانش در واکنش به تهدید دولت مبنی بر تعطیل کردن شبکه ارتباطی‌شان، کنترل نظامی منطقه سنی‌نشین رأس‌بیروت را در دست گرفتند و برای نخستین بار پس از پایان جنگ داخلی، اسلحه را رو به لبنانی‌ها، فارغ از تعلقات فرقه‌ای آنان نشانه رفتند. سروکله کادرهای مسلح جریان مستقبل هم در واکنش به آن‌ها پیدا شد و درهای انبارهای مخفی اسلحه در سراسر شهر باز گشت. در جریان زدوخوردهای مسلحانه

خیابانی چندین نفر از دو طرف درگیری کشته شدند. قطر برای میانجی‌گری پا پیش گذاشت و "توافق دوحه" که در پی این میانجی‌گری بسته شد، رئیس‌جمهور جدیدی را در لبنان بر سر کار آورد، قانون انتخابات تازه و نحوه دیگری از توزیع مناصب هیأت دولت هم تدوین شد که به حزب‌الله و متحدانش حق وتو اعطا می‌کرد. اگرچه لبنانی‌ها از سال ۲۰۰۸ دیگر چنین سطحی از خشونت سیاسی میان احزاب را ندیدند، اما تنش‌ها میان گروه‌های مختلف کماکان به صورت استعفاهای پرسروصدا از دولت و دوره‌های طولانی تعطیلی کار دولت بروز پیدا می‌کند، از جمله به شکل‌هایی مثل فقدان رئیس‌جمهور یا فعالیت دولت‌های موقت.



پوسترهای حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله، و نبیه بری، رهبر جنبش امل و رئیس مجلس لبنان (چپ)، در اواخر سال ۲۰۰۶ بر فراز یکی از خیابان‌های بیروت، در برابر پوسترهای رفیق حریری، نخست‌وزیر فقید لبنان، و پسرش سعد حریری، رهبر اکثریت پارلمان (راست)، نصب شده‌اند. Hassan Ammar / AFP via Getty Images

## ۳) لبنان در نسبت با فلسطین، دولت اسرائیل و ایالات متحده

### نکبت

شبه‌نظامیان استعمارگر صهیونیست در سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ غالباً متشکل از مهاجران اروپایی یهودی بودند که بیش از ۵۰۰ روستا در فلسطین را پاکسازی قومی کردند و دست‌کم ۱۵ هزار فلسطینی را به قتل

رساندند و بیش از ۷۰۰ هزار نفر را آواره کردند. پس از آن که دولت اسرائیل به طور یک‌جانبه در مه ۱۹۴۸ اعلام استقلال کرد، این خشونت باز هم ادامه یافت و عمیقاً بر جامعه لبنان در چندین سطح اثر گذاشت. اگرچه ارتش لبنان هیچ گاه وارد فلسطین تحت قیمومت نشد و به ندرت هم کمکی به ارتش آزادی‌بخش عرب وابسته به اتحادیه عرب می‌کرد، اما ارتش اسرائیل در دوره مذاکرات متارکه جنگ وارد لبنان شد و ۱۴ روستای این کشور را اشغال کرد.<sup>[۱۲]</sup> نیروهای اسرائیلی در اکتبر ۱۹۴۸ و طی عملیات حیرام، در طول یک هفته مرتکب ۱۴ قتل‌عام در هر دو سوی مرزهای فلسطین و لبنان، من‌جمله در شهر حولا در لبنان شدند، اقدامی که با هدف پاکسازی جمعیتی منطقه صورت گرفت.<sup>[۱۳]</sup> اگرچه ارتش اسرائیل در زمان آتش‌بس از این ۱۴ روستا عقب نشست، یکی از مناطقی که هنوز محل منازعه به شمار می‌رود، منطقه‌ای در نزدیکی مرز جنوب لبنان، مشتمل بر ۷ روستاست که شبه‌نظامیان صهیونیست در زمان نکت و حشیانه پاکسازی کردند و حداقل سه روستای دیگر هم هست که ساکنان مهاجر صهیونیست خالی از سکنه کردند و بدل به شهرکی اسرائیلی ساختند.

بیش از صد هزار فلسطینی طی نکت ۱۹۴۸ به لبنان رانده شدند. در آن زمان همین پناهندگان فلسطینی حدود یک‌دهم جمعیت لبنان را تشکیل می‌دادند. دست‌آخر سازمان ملل ۱۶ اردوگاه رسمی پناهندگان فلسطینی در لبنان برپا کرد. شمار پناهندگان فلسطینی در دوره اوجش احتمالاً بالغ بر ۴۵۰ هزار نفر شد، یعنی بیش از ده درصد جمعیت ساکن

در لبنان، اگرچه در حال حاضر آنروا [آژانس امداد رسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی در خاور نزدیک] تخمینی در حدود ۲۵۰ هزار نفر دارد. در حالی که به برخی پناهندگان مسیحی تابعیت لبنان اعطا شد، پناهندگان مسلمان چنین بختی نداشتند و تمامی پناهندگان فلسطینی تبعیض و ستمی ساختاری را تجربه می‌کنند، تجاری از قبیل عدم دسترسی به خدماتی دولتی مثل خدمات درمانی و ممنوعیت مالکیت مستغلات و محرومیت از اشتغال در بیشتر مشاغل حرفه‌ای.

لبنان با جنگ ۱۹۶۷ هم از تداوم نکبت متأثر شد، یعنی هنگامی که نیروهای نظامی اسرائیل توانستند ارتش‌های مصر، سوریه، اردن را شکست دهند و بیت‌المقدس شرقی، کرانه باختری، غزه، بلندی‌های جولان و شبه‌جزیره سینا را اشغال کنند. لشکر اسرائیل در ۱۹۸۲ از شبه‌جزیره سینا عقب نشست، اما اشغال را در سایر مناطق ادامه داد، من جمله در جولان که منطقه‌ای موسوم به کشتزارهای شبعاً در آن قرار دارد، منطقه‌ای که هم لبنان و هم سوریه مدعی‌اند بخشی از خاک لبنان است. شکست ۱۹۶۷ سرخوردگی نهضت‌های ملی‌گرا و چپ‌گرای عرب را در پی داشت و خلاء ایدئولوژیکی برای مقاومت رویاروی استعمار و خشونت دولتی اسرائیل خلق کرد.

## حملات اسرائیل و محاصره بیروت

سازمان آزادی‌بخش فلسطین و ارتش لبنان در میان امضاءکنندگان

توافق‌نامه قاهره در ۱۹۶۹ بودند، توافقی که به سازمان آزادی‌بخش اجازه می‌داد تا در جنوب لبنان فعالیت کند و کنترل اردوگاه‌های پناهندگان نیز به آن‌ها واگذار شد. در پی واقعه موسوم به "سپتامبر سیاه" که خشونت‌هایی بین ارتش اردن و هم‌مین سازمان آزادی‌بخش و متحدانش در سپتامبر ۱۹۷۰ رخ داد، سازمان بیشتر نیروهایش را به جنوب لبنان منتقل کرد. سربازان اسرائیلی در آوریل ۱۹۷۳ از راه دریا به بیروت حمله کردند و سه رهبر سازمان آزادی‌بخش را در بیروت ترور کردند، در حمله‌ای که شماری از غیرنظامیان لبنانی و فلسطینی نیز در آن کشته شدند. در طول جنگ داخلی لبنان (که پیش‌تر به آن پرداختیم) که دو سال بعد آغاز شد، دولت اسرائیل دو بار به لبنان حمله کرد.

نیروهای اسرائیلی در ۱۴ مارس ۱۹۷۸ به جنوب لبنان یورش بردند، هدفشان به ظاهر بیرون راندن سازمان آزادی‌بخش و ممانعت از پرتاب موشک و عملیات‌های برون‌مرزی آن‌ها بود. نام حمله‌شان را "عملیات لیتانی" گذاشتند و به هم‌مین نام هم وفادار بودند و خاک لبنان را تا سر رودخانه لیتانی اشغال کردند. نیروهای اسرائیلی طی یک هفته قریب به ۲ هزار لبنانی و فلسطینی را کشتند و ۲۵۰ هزار نفر دیگر را آواره کردند. قطعنامه ۴۲۵ شورای امنیت سازمان ملل خواستار خروج فوری قشون اسرائیل از جنوب لبنان شد. نیروی موقت سازمان ملل در لبنان (یونیفل) ایجاد و به جنوب لبنان گسیل شد. قشون اسرائیل در آوریل همان سال عقب‌نشینی کردند و "ارتش جنوب لبنان" (SLA) را به عنوان نیروی شبه‌نظامی نیابتی خود و مسئول اداره سرزمین‌های اشغالی گذاشتند.

متحد اصلی دولت اسرائیل در این مرحله از جنگ نیروهای فالانژ لبنان به رهبری بشیر الجمیل بودند. "نیروهای لبنانی" متعهد به اخراج سازمان آزادی‌بخش از جنوب لبنان و حفظ برتری مسیحی‌ها در دستگاه دولتی لبنان شدند.

وقتی نیروهای نظامی اسرائیلی و متحدان مارونی‌اش نتوانستند مانع حضور فلسطینی‌ها در لبنان شوند، قشون اسرائیلی باز دوباره در ژوئن ۱۹۸۲ دست به حمله زد. این بار دامنۀ اشغال اسرائیل به بیروت هم کشیده شد و حدود ۲۰ هزار نفر و اغلب هم غیرنظامی به کام مرگ کشیده شدند و از این تعداد ۵ هزار و پانصد نفر ساکن بخش غربی شهر بودند. نیروهای اسرائیلی به مدت سه ماه بیروت غربی را تحت محاصره‌ای مرگبار قرار دادند و آب و برق و دسترسی به مواد غذایی را قطع کردند. ارتش اسرائیل در طول محاصره مرتب دست به حملات هوایی و بمباران همه‌جانبۀ بیروت هم می‌زد و صدها غیرنظامی لبنانی و بیرونی را بدین نحو کشت و اغلب هم با ادعای ترور هدفمند یکی از رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین یا نابودی زیرساخت‌های این سازمان حملات را توجیه می‌کرد.<sup>[۱۴]</sup> ایالات متحده در ماه اوت میانجی توافقی شد که مطابق آن سازمان آزادی‌بخش فلسطین پذیرفت از لبنان به تونس برود و بسیاری از کادرهایش را به دیگر کشورهای عربی منتقل کند. ایالات متحده (و کشورهای دیگری من جمله فرانسه) تفنگداران دریایی‌شان را به بیروت اعزام کردند تا بر تخلیۀ سازمان آزادی‌بخش نظارت کنند و در واقع در مقام شرکت‌کنندگانی فعال درگیر جنگ به نفع



متحد دولت اسرائیل، یعنی فالانژها شدند. جمیل به ریاست‌جمهوری لبنان رسید، اما در ۱۴ سپتامبر و پیش از دست گرفتن زمام امور ترور شد.

پس از ترور او بود که ارتش اسرائیل اردوگاه پناهندگان صبرا و شتیلا را به محاصره خود درآورد. علاوه بر هزاران فلسطینی، این اردوگاه‌ها پناهگاه مسلمانان شیعه آواره از جنوب لبنان و سایر لبنانی‌های فقیر نیز بودند. از ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر و با پشتیبانی نیروی نظامی اسرائیل و سپس، وزیر دفاع وقت اسرائیل، آریل شارون، یگان‌هایی از شبه‌نظامیان "نیروهای لبنانی" وابسته به حزب فالانژ وارد اردوگاه‌ها شدند و هزاران پناهنده بی‌دفاع را به قتل رساندند، مورد تجاوز قرار دادند یا برای همیشه به معلولیت دچار کردند.

## شکل‌گیری حزب‌الله و مقاومت اسلامی

شیعیان مسلمان تا اواخر دهه ۱۹۶۰ بیشتر اعضای "حزب کمونیست لبنان" را تشکیل می‌دادند. روحانی کاریزماتیک آن زمان، سیدموسی الصدر به جهان‌بینی شیعی تکیه می‌کرد تا مردم و البته بیشتر برای شیعیان را با هدف کسب حقوق سیاسی و اقتصادی در ساختار دولت لبنان بسیج کند. وقتی جنگ داخلی در ۱۹۷۵ آغاز شد، این جنبش بازویی مسلح به نام امل شکل داد که نخستین گروه شبه‌نظامی شیعی در کشور بود.

سه واقعه این جنبش را به پیش راند و به بنیانگذاری حزب الله منتهی شد. اول موسی صدر در سفری به لیبی در ۱۹۷۸ ناپدید شد و خلائی در رهبری امل پدید آمد. دوم انقلاب ایران در ۱۹۷۹ بود که جمهوری اسلامی را سر کار آورد و بدیلی ایدئولوژیک برای سرمایه داری غربی برای کسانی فراهم کرد که پیش تر به کمونیسم رو آورده بودند. از همه مهم تر اما حملات اسرائیل به لبنان و محاصره سال ۱۹۸۲ و قتل عام صبرا و شتیلا بود که بر آتش مقاومت دمید. گروه هایی کوچک از مردان مسلح شیعه شروع به جنگ با مهاجمان اسرائیلی کردند و شماری از رهبران امل نیز به آنان پیوستند. ایران در ۱۹۸۴ نشست برای گردهم آیی این گروه ها ترتیب داد که به تأسیس حزب الله و بازوی نظامی اش موسوم به «مقاومت اسلامی» منجر شد. حزب الله در فوریه ۱۹۸۵ با انتشار «نامه ای سرکشاده به مستضعفان لبنان و جهان» موجودیت خود را اعلام کرد و علت وجودی خود را اخراج اشغالگران اسرائیلی از لبنان، فلسطین و بیت المقدس دانست. مانیفست حزب الله در ۲۰۰۹ برای حذف بخشی از آن بازنگری شد که خواستار تشکیل دولتی اسلامی بود، تا در عوض بر تعهد حزب الله به کار در چارچوب دولت چندفرقه ای لبنان صحه گذاشته شود.

## مداخله آمریکا در ۱۹۸۳ و بمبگذاری پادگان تفنگداران دریایی

حزب الله در ایالات متحده به سبب رابطه بین این گروه و حملاتی به

پادگان‌های تفنگداران دریایی و سفارت ایالات متحده در بیروت در سال ۱۹۸۳ به عنوان گروه تروریستی درجه یک شناخته می‌شود. ایالات متحده در آن سال حضور نظامی‌اش در لبنان را افزایش داده بود تا بتواند از "نیروهای لبنانی" مسیحی و دست‌راستی و حزب فالانژ پشتیبانی کند، حضوری که بسیاری از مردم آن را اشغال خارجی تلقی می‌کردند. بمبگذاری یک اتومبیل در سفارت آمریکا در آوریل این سال ۱۷ تن از پرسنل آمریکایی و ده‌ها لبنانی شاغل در سفارت را به کام مرگ فرستاد. ناوهای جنگنده آمریکایی در تابستان ۱۹۸۳ شروع به موشک‌باران بیروت و کوهستان‌های اطراف آن از دریا کردند و بدین‌ترتیب بدل به شرکت‌کنندگانی فعال در منازعه شدند. وانگهی آمریکا تبادل آتش مستقیمی هم با شبه‌نظامیان گوناگونی داشت و دست‌کم در یک مورد در تقابل با آن‌ها از جنگنده‌های اف ۱۴ استفاده کرد.

رزمنده‌های شیعه در اکتبر ۱۹۸۳ کامیون‌هایی پر از مواد منفجره را به داخل پادگان نظامی آمریکا در بیروت راندند و آن‌جا را با خاک یکسان کردند و ۲۴۱ سرباز آمریکایی را کشتند. گروهی با نام "جهاد اسلامی" مسئولیت بمبگذاری‌ها را برعهده گرفت، گروهی که آمریکا مدعی بود شاخه‌ای از حزب‌الله است. اگرچه هدف بمبگذاری‌ها سربازانی دخیل در جنگ بودند، ایالات متحده به آن برچسب حمله تروریستی زد. در پی حمله به این پادگان‌ها، نیروی نظامی آمریکا هم به شرکت در جنگ ادامه داد و نیروی دریایی و هوایی خود، هر دو را به کار گرفت، تا زمانی که ارتش لبنان به دلیل شکاف‌های فرقه‌ای خود در ۱۹۸۴ از هم پاشید.



سربازان بریتانیایی در عملیات نجات در محل انفجار مقر فرماندهی  
تفنگداران دریایی ایالات متحده در نزدیکی فرودگاه بیروت، لبنان، ۲۳ اکتبر  
۱۹۸۳. یک کامیون بمب‌گذاری شده با ورود به این مقر باعث شد ساختمان  
چهارطبقه آن را به طور کامل فروبریزد. Bill Foley / AP Photo

## اشغال جنوب به دست اسرائیل: ۱۹۷۸-۲۰۰۰

ارتش اسرائیل در ۱۹۸۵ از بیشتر خاک لبنان عقب‌نشینی کرد، اما کماکان  
بر اشغال ده درصد از جنوب لبنان، من جمله بخش‌هایی از رودخانه  
لیتانی مصر بود، بخشی که نخست‌وزیر اسرائیل، دیوید بن‌گوریون بر  
اهمیت آن در ۱۹۵۶ تصریح کرده بود. "مقاومت اسلامی" وابسته  
حزب‌الله همراه با چند گروه مقاومت دیگر، رهبری مبارزه با این اشغال را  
در دست گرفتند.

روستاها در قسمت اشغالی جنوب از سایر مملکت جدا افتادند و بسیاری از ساکنین آواره این روستاها نمیتوانستند به خانه‌هایشان بازگردند. آن‌ها که در منطقه ماندند معمولاً با انتخاب‌هایی ناممکن مواجه می‌شدند، مثلاً مجبور می‌شدند برای بقای خود در اقتصاد تحت اشغال اسرائیل مشارکت کنند. نیروی نظامی اسرائیل به گسترش نیروی شبه‌نظامی نیابتی خود یا همان "ارتش جنوب لبنان" (SLA) ادامه داد (که پیش‌تر به آن پرداخته‌ایم) و رهبران و کادرهای این نیروها را عمدتاً از همان شبه‌نظامیان و جنبش راست‌گرای مارونی جذب می‌کرد، اگرچه برخی نیروهای دروزی و شیعه هم در میان آن‌ها بودند.

با هر حمله اسرائیل به غیرنظامیان و زیرساخت‌های لبنان، سطح حمایت ملی از مقاومت در داخل و خارج مناطق اشغالی افزایش می‌یافت. بیش از صد غیرنظامی لبنانی طی حملات هفت‌روزه اسرائیل در سال ۱۹۹۳ کشته شدند. جنگنده‌های اسرائیلی نیروگاه‌های برق بیروت را در ۱۹۹۶، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ با خاک یکسان کردند. ارتش اسرائیل در ۱۸ آوریل ۱۹۹۶ و در کارزاری با نام "خوشه‌های خشم" پناهگاه سازمان ملل در قانا، در جنوب لبنان را بمباران کرد، جایی که ۸۰۰ غیرنظامی پناه گرفته بودند و ۱۰۶ لبنانی غیرنظامی کشته و ۱۱۶ نفر شهروند لبنان همراه با ۴ سرباز یونیفل از فیجی مجروح گشتند.

نیروهای اشغالگر همچنین بازداشتگاه مخوف و بدنامی در روستای اشغالی الخیام لبنان را اداره می‌کردند و آن‌جا شهروندان لبنانی را اعم از زن و مرد و نظامی و غیرنظامی نگاه می‌داشتند و به دست نیروهای اسرائیلی و همدستان لبنانی‌شان مورد بازجویی و شکنجه قرار می‌دادند.

اشغال جنوب لبنان تا اواخر دهه ۱۹۹۰ دیگر از نظر سیاسی و مالی هزینه‌ای زیادی روی دست اسرائیل می‌گذاشت. ایهود باراک در کارزار انتخاباتی‌اش در سال ۱۹۹۹ وعده عقب‌نشینی را مطرح کرد و پس از پیروزی در انتخابات گفت که این اقدام تا ژوئیه سال ۲۰۰۰ صورت خواهد گرفت. فرار فزاینده نیروهای "ارتش جنوب لبنان" زمانبندی را پیش انداخت و قشون اسرائیلی در ۲۳ مه به یک عقب‌نشینی آشفته و شتابزده دست زد و چندین هزار جنگجوی "ارتش جنوب لبنان" و خانواده‌هایشان نیز با آن‌ها همراه شدند و از مرز گریختند. در ۲۵ مه سال ۲۰۰۰، لبنان دیگر از اشغالی ۲۲ ساله به دست اسرائیل آزاد شده بود.

واهمه‌ها از بی‌قانونی و خشونت فرقه‌ای در پی آزادی بی‌مورد از آب درآمد، چرا که حزب‌الله توانست نظم را در منطقه مرزی برقرار کند و حتی مانع شد تا اعضایش به طور خودسرانه از همدستان اشغالگران انتقام بگیرند.

اما مناقشه بر سر کشتزارهای شبعاً برجا ماند. قریب به ۴۰ کیلومتر مربع در امتداد مرز لبنان در اشغال اسرائیل باقی ماند. لبنان و سوریه هردو می‌گویند که کشتزارهای شبعاً بخشی از لبنان است. دولت اسرائیل مدعی است که آن‌ها بخشی از بلندی‌های جولان هستند و در نتیجه، بخشی از سوریه اشغالی به دست اسرائیل به شمار می‌روند.

## جنگ ۲۰۰۶ و "دکترین ضاحیه" اسرائیل

پس از آزادی جنوب لبنان، هم دولت اسرائیل و هم حزب‌الله از قوانین نانوشته بازی تبعیت کردند که حملات را به مقرها و پرسنل نظامی محدود می‌کرد. حزب‌الله از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ عامدانه هیچ حمله‌ای به اهداف غیرنظامی اسرائیلی نکرد و فقط یک واحد رزمی فعال با حدود ۵۰۰ رزمنده را نگاه داشت. گزارش‌های ناظر سازمان ملل مستند کرده که موارد تعدی‌های اسرائیل در بخش مرزی ده برابر تعدی‌های حزب‌الله بوده است. نیروهای اسرائیلی چوپان‌ها و ماهیگیرها را می‌دزدیدند. حزب‌الله هم تاجری اسرائیلی را در سال ۲۰۰۰ ربود و چهار سال بعد با میانجی‌گران آلمانی مذاکره کرد تا این تاجر و جسد سه سرباز اسرائیلی را با صدها زندانی لبنانی و فلسطینی معاوضه کند. به نظر می‌رسید که گویا این مذاکرات باب تازه‌ای در روند مبادله زندانی‌ها به ابتکار عمل میانجی ثالث اروپایی گشوده‌اند.



جنگجویان حزب‌الله مبتنی بر همین فرض در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ دو سرباز اسرائیلی را اسیر کردند و گفتند می‌خواهند با این کار دور جدیدی از مذاکرات برای آزادی سه لبنانی را آغاز کنند که در بازداشت اسرائیل مانده بودند. اما این بار دولت اسرائیل جنگ ۳۳ روزه را علیه لبنان به راه انداخت، آن‌هم در مقیاسی که پس از حمله سال ۱۹۸۲ سابقه نداشت. هدف اعلامی آن‌ها خلع سلاح و خروج حزب‌الله از جنوب لبنان بود. شهادت فاش شده از اظهارات ایهود اولمرت، نخست‌وزیر اسرائیل، در برابر کمیسیون وینوگراد (کمیسیونی که برای بررسی شکست‌های جنگ ۲۰۰۶ تشکیل شد)، بعدها افشاء کرد که دولت اسرائیل ماه‌ها پیش از اسارت آن دو سرباز، برای جنگ با لبنان برنامه‌ریزی کرده بود و گزارش‌ها نشان دادند که دیپلمات‌های آمریکایی از قیل از این طرح‌ها مطلع بودند.

قدرت هوایی اسرائیل در معیت محاصره دریایی و حمله زمینی قرار گرفت. حزب‌الله بار دیگر رهبری مقاومت را در دست گرفت. حملات اسرائیل طی ۳۳ روز منجر به مرگ ۱۱۹۱ نفر در لبنان شد که بیشترشان غیرنظامی بودند و هزارن نفر را مجروح ساخت. دولت اسرائیل ۱۵۸ مرگ را گزارش داد که اغلب آنان سرباز بودند. نیم‌میلیون نفر در لبنان آواره شدند، یعنی حدود یک‌هشتم جمعیت کشور. جنگنده‌های اسرائیلی همچنین ۳ میلیارد دلار خسارت به زیرساخت‌های کشور وارد کردند و روستاهایی در جنوب لبنان را کاملاً با خاک یکسان و باند فرودگاه‌ها، جاده‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌ها، تأسیسات تصفیه فاضلاب، بنادر،

پمپ بنزین‌ها، دکل‌های مخابراتی، کارخانه‌ها و سیلوهای غله را در سراسر کشور نابود کردند. بمباران‌های اسرائیل همچنین شواهد مربوط به جنایت‌های پیشین را هم از میان برد، من جمله بازداشتگاه الخیام که حزب‌الله و برخی بازداشت‌شدگان سابق بدل به یادبودی کرده بودند برای ثبت مقرها و سازوکارهای شکنجه اسرائیل علیه شهروندان لبنان و رزمندگان مقاومت در جنوب. [۱۵] حملات هوایی اسرائیل محله‌هایی را به طور کامل در ضاحیه ویران کرد، ضاحیه‌ای که تا سال ۲۰۰۶ دیگر بخشی یکپارچه با بیروت شده بود: بخشی زنده و به شدت متراکم و پرجمعیت از شهر با خانه‌های مسکونی، مدارس، کسب‌وکارها و کافه‌های بسیار. [۱۶] بمباران اسرائیل فقط در یکی از این محلات، یعنی در محله حاره‌حریک منجر به ویرانی ۲۵۰ مجتمع مسکونی شد که شامل ۳۰۰۰ آپارتمان می‌شد. گادی آیزنکوت، فرمانده وقت جبهه شمالی ارتش اسرائیل، این سطح از ویرانی را که در جنگ ۲۰۰۶ طراحی و اجرا شد، «دکترین ضاحیه» نامید.

ژنرال آیزنکوت در توضیح جنگ ۳۳ روزه، دکترین ضاحیه را چنین خلاصه کرد: «آنچه در منطقه ضاحیه بیروت در ۲۰۰۶ رخ داد، بر سر هر روستای دیگری خواهد آمد که تیری به سوی اسرائیل شلیک کند... ما بی‌تناسب با اقدامشان بر سرشان آتش خواهیم بارید و خسارت و ویرانی به بار خواهیم آورد. از نقطه نظر ما این روستاها مناطق غیرنظامی نیستند، مقر نظامی‌اند... حرف ما توصیه نیست. برنامه است و این برنامه به تصویب رسیده است». [۱۷] دکترین ضاحیه که به صراحت خواستار

عدم تناسب در پاسخگویی و هدف قرار دادن زیرساخت‌های غیرنظامی بود، از سال ۲۰۰۸ مبنای اسرائیل در حملاتی متعدد، مرگبار و ویرانگر در غزه بوده است.

پذیرش قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل آتش بس را به همراه داشت، اما همانند قطعنامه ۴۲۵ این یکی هم هیچ‌گاه به طور کامل اجرا نشد. یکی از مفاد کلیدی این قطعنامه اجرای کامل «شرایط مربوطه توافقنامه طائف» بود که بسته به تفاسیر گوناگون شامل خلع سلاح حزب الله و تمامی گروه‌های نظامی غیردولتی، به کارگیری ارتش لبنان در جنوب کشور، دادن نقشه زمین‌های زمینی که اسرائیل کار گذاشته بود به مقامات لبنان و احترام کامل طرفین، یعنی نظامیان لبنانی و اسرائیلی به مرز میان لبنان و اسرائیل (خط آبی) بود. دولت اسرائیل و ایالات متحده مرتباً از لبنان درخواست می‌کردند تا به تعهداتش ذیل قطعنامه ۱۷۰۱ عمل کند و جنگجویان حرفه‌ای حزب الله را به پشت رودخانه لیتانی عقب براند، در حالی که اسرائیل خود به مفاد قطعنامه پایبند نبود و مثلاً بارها به حریم هوایی لبنان وارد شد.

در داخل خود لبنان به رغم اختلاف‌نظراتی که بر سر میزان مقصر بودن حزب الله در جریان بود، مشخصه این دوران جنگ همکاری فعالانه سازمان‌های فرقه‌ای و غیرفرقه‌ای جامعه مدنی کشور برای هماهنگ کردن امدادرسانی و اسکان آوارگان بود. نمونه‌اش آن‌که غالب مدارس فارغ از وابستگی‌های فرقه‌ای‌شان بدل به پناهگاه‌هایی موقت برای

آوارگان داخلی لبنان شدند. حمایت مردمی از حزب الله و رهبرش، سیدحسن نصرالله افزایش یافت.

تلاش‌های سازمان‌های وابسته به حزب الله برای بازسازی کشور از همان روز برقراری عملی آتش‌بس آغاز شد، اما لبنان از برخی جهات هیچ‌گاه کاملاً از تبعات جنگ ژوئیه خلاصی نیافت. علاوه بر بی‌اعتمادی پابرجای میان حزب الله و جریان مستقبل، مهمات منفجرنشده میلیون‌ها بمب خوشه‌ای (مهمات فرعی جداشده) که هواپیماهای اسرائیلی فرو ریخته بودند، همراه با بقایای فوسفور سفید، بخش بزرگی از زمین‌های قابل کشت جنوب لبنان را غیرقابل استفاده و خطرناک ساخت. این پیامدهای زیست‌محیطی تاثیر چشم‌گیری بر حیات و معیشت مردم آن منطقه داشت، حتی پس از آن‌که بالاخره توانستند به خانه‌هایشان بازگردند و بازسازی را آغاز کنند. [۱۸]



مردم بر ویرانه‌های پل قاسمیه، در حومه شهر صور در جنوب لبنان پس از  
بمباران آن توسط جنگنده‌های اسرائیلی، ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶. / Joseph Barrak  
AFP via Getty Images

## ۴) بحران‌های زنجیره‌ای: از جنگ داخلی سوریه تا جنگ غزه

### جنگ داخلی سوریه و پناهندگان

خیزش‌های مردمی در سوریه و جنگ داخلی متعاقب آن فصلی تازه در  
لبنان نیز گشود. حزب‌الله در سال ۲۰۱۲ جنگجویانش را برای مداخله  
نظامی در جنگ داخلی سوریه به نفع دولت بشار اسد اعزام کرد.

حزب‌الله از آن زمان بدل به مناقشه‌برانگیزترین حزب سیاسی لبنان شد. دخالت آنان احتمالاً به مجموعه‌ای از بمب‌گذاری‌های مرگبار خودروها در منطقه ضاحیه منجر شد که مسئولیت آن‌ها را گروه‌های سنی افراطی مخالف رژیم سوریه بر عهده می‌گرفتند و ده‌ها غیرنظامی بر اثر آن‌ها در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ کشته شدند. تصمیم به مداخله در سوریه بازتاب زیادی در کل حزب داشت و اختلافات شدیدی در میان رهبران و حامیان حزب‌الله ایجاد کرد. همچنین شبکه‌های اطلاعاتی و امنیتی حزب را به شیوه‌های تازه‌ای در معرض خطر قرار داد. شاید بتوان در آینده و با نگاه به گذشته گفت که همین تصمیم در سال ۲۰۱۲ مهم‌ترین عامل در از میان رفتن حمایت مردمی از حزب‌الله بود که راه را برای آسیب‌پذیری‌های بعدی این حزب هموار کرد و به اسرائیل امکان داد تا غالب رهبران ارشد آن را در سپتامبر ۲۰۲۴ ترور کند.

صدها هزار سوری پیش از جنگ داخلی هم در لبنان زندگی و کار می‌کردند و اکثر آن‌ها کارگران غیرماهر یا نیمه‌ماهر در بخش‌های ساخت‌وساز و کشاورزی بودند. خشونت‌های سوریه منجر به ورود حدود یک‌ونیم میلیون پناهنده سوری به لبنان شد. حدود یک میلیون نفر آن‌ها تا سال ۲۰۱۶ نزد کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) به ثبت رسمی رسیدند و حدود یک‌میلیون نفر دیگر در دوره اوج خشونت‌ها به‌طور غیررسمی در لبنان سکونت داشتند و در عمل جمعیت ساکن لبنان را ۳۰ درصد افزایش دادند. این تغییر سریع جمعیتی فشار وحشتناکی به خدمات دولتی وارد کرد، خدماتی که پیش



از آن‌هم قابل‌عرض نبود و خشونت، خشم و تبعیض‌های تعصب‌آلودی را علیه پناهندگان سوری برانگیخت. در پی سقوط اسد در دسامبر ۲۰۲۴ و پایان حکومت خاندان او پس از ۵۵ سال بر کشور، شماری از پناهندگان به سوریه بازگشته‌اند. حال باید دید که آیا لبنان پناهندگان بیشتری را وادار به بازگشت می‌کند یا نه؟ اگرچه تعلیق بررسی درخواست‌های پناهندگی سوریان در آلمان، اتریش، بلژیک، یونان، ایتالیا، سوئد، دانمارک و بریتانیا چشم‌انداز امیدوارکننده‌ای را نوید نمی‌دهد.

## خیزش مردمی و سال ۲۰۱۹

دومین دهه قرن بیست‌ویکم در لبنان با بسیج اعتراضات متعدد مردمی علیه فساد دولتی و تسهیل این فساد به کمک نظام تقسیم قدرت فرقه‌ای همراه بود.

در سال ۲۰۱۱ و در زمانه موج خیزش‌های مردمی در سراسر جهان عرب، جنبش اعتراضی کوتاه‌مدتی نیز در سراسر لبنان علیه رژیم و نظام فرقه‌ای گسترش یافت، اما دیری نپایید و ظرف چند ماه فروکش کرد. جنبش اعتراضی بعدی در ۲۰۱۵ گسترده و پایدار بود و علیه فساد و نمود آن در بحران مدیریت پسماند در سطح کشور شکل گرفت. معترضان با پلیس‌هایی که راه آنان به سوی پارلمان را بسته بودند و تلاش در پراکنده ساختن‌شان داشتند، درگیر شدند.



طرح “مهندسی مالی” بانک مرکزی لبنان هم در سال ۲۰۱۹ فروپاشید، طرحی که از سال ۱۹۹۷ نرخ برابری لیره لبنان را با دلار آمریکا بر مبنای هر دلار معادل ۱۵۰۷ لیره تثبیت کرده بود. آنچه پیش‌تر سقوط تدریجی اقتصاد بود، با کاهش نرخ مبادله لیره لبنان در مقابل دلار آمریکا شتاب یافت. نرخ بازار سیاه تا تابستان ۲۰۱۹ به ۱۵ هزار لیره رسید. لایحه‌ای قانونی در ژوئیه آن سال که “غیرشهروندان” را ملزم می‌کرد تا هزینه مجوز کار خود را بپردازند، موجی از اعتراضات و بایکوت‌ها را از سوی فلسطینی‌های ساکن لبنان برانگیخت. اوایل پاییز دولت اجرای سیاست‌های ریاضتی برنامه‌ریزی‌شده را آغاز کرد و مالیات‌های جدیدی برای مردمی وضع کرد که پیش‌تر هم تحت فشار مالی بودند. بعد اکتبر رسید و بیش از صد آتش‌سوزی در جنگل‌ها رخ داد که از بدترین آتش‌سوزی‌هایی بود که لبنان به خود دیده بود و در سراسر جبل‌الشوف منتشر و پخش و از دست خارج شد و موجب فرار مردم از خانه‌هایشان گشت. دولت لبنان نتوانسته بود تجهیزات اندک آتش‌نشانی‌اش را هم درست نگاه دارد و بسیاری معتقد بودند که مقامات دولتی پولی را که مردم برای آتش‌سوزی اهدا کرده‌اند، به جیب زده‌اند.

صدها هزار نفر در لبنان در ۱۷ اکتبر به خیابان‌ها ریختند و علیه فساد سیاسی و سیستم فرقه‌ای اعلام انقلاب کردند. محرک‌های اولیه این اعتراض اول مالیات ماهانه تازه‌ای بر روی پیام‌رسان ارتباطی واتس‌آپ بود که در لبنان کاربردی گسترده داشت و بعد، سیاست‌های ریاضی و

چشم‌انداز شکست دولت در خاموشی آتش جنگل‌ها. اما این لحظه‌ها دهه‌ها بود که داشت انباشته و ساخته می‌شد. صدها هزار لبنانی خیابان‌ها را تسخیر کردند، دست به اعتصاب زدند، مسیرها را بستند و کشور را عملاً فلج کردند. اعتراضات منطقه‌ای بود و آشکارا فرامذهبی و فراتر از فرقه‌ها، نسل‌های متعدد را در برمی‌گرفت و در برخی اقدامات همکاری طبقات گوناگون اجتماعی اقتصادی را ممکن کرد. نیروهای امنیتی دولت لبنان و گروه‌هایی از مردان مسلح از احزاب فرقه‌ای مختلف تلاش بر سرکوب اعتراضات کردند، اما خود اعتراضات با افزایش اختلافات میان معترضان تضعیف شده بود. آغاز همه‌گیری کووید در فوریه ۲۰۲۰ عملاً پایان بسیج طولانی را رقم زد. اقتصادی که از پیش صدمه دیده بود، بالکل از کار ایستاد.



معترضان در جریان تظاهراتی در طرابلس لبنان شعار سر می‌دهند، ۲ نوامبر ۲۰۱۹. Goran Tomasevic / Reuters

## انفجار بندر

در همین صحنه بود که یکی از بزرگترین انفجارهای غیراتمی تاریخ در ۴ اوت ۲۰۲۰ لبنان را به لرزه انداخت، هنگامی که ۳ هزار تن نیترا آمونیوم ذخیره در انباری در بندر بیروت منفجر شد و ۲۱۹ نفر را به کام مرگ فرستاد و هزاران نفر را زخمی کرد. انفجار خسارات عظیمی به محلات مختلف بیروت وارد و صدها هزار نفر را بی‌خانمان کرد. نابودی سیلوهای غله در بندر هم به قحطی نان و گرسنگی گسترده دامن زد.

مقامات حاکم در مواجهه با این فاجعه نتوانستند دست به اقدامات موثری بزنند. تحقیقات دولت درباره علت انفجار خیلی سریع در باتلاق تنش‌های سیاسی غرق شد. حزب‌الله و سایر گروه‌های سیاسی و سیاستمداران می‌خواستند جلوی تحقیقات را بگیرند تا مسئولیت‌های گوناگون و در عین حال هم‌پوشان خود را در بروز این مصیبت پنهان کنند، از فساد در نحوه ذخیره مواد گرفته تا قصور مجرمانه. تا به امروز هیچ‌کس در قبال این فاجعه مسئول شناخته نشده است.

## فروپاشی اقتصادی

پس از انقلاب و همه‌گیری کووید و انفجار بندر، فروپاشی اقتصادی لبنان به سرعت شتاب گرفت و فساد در بخش دولتی و بانکی هم به آن دامن زد. بانک‌ها با رشد روزافزون تورم، دسترسی مردم به حساب‌های پس‌انداز و جاری‌شان را به طور غیرقانونی قطع کردند و ۹۸ درصد از ارزش لیره لبنان کاسته شد. بانک جهانی در ژوئن ۲۰۲۱ هشدار داد که بحران اقتصادی لبنان می‌تواند یکی از بدترین بحران‌های اقتصادی تاریخ مدرن باشد. چند ماه بعد، دولت یارانه سوخت را قطع کرد و سوخت نیروگاه‌ها تمام شد و برق عمومی در کل کشور که همان زمان هم دهه‌ها بود روزانه مرتب قطع می‌شد و پایدار نبود، دیگر فقط در بهترین حالت چند ساعت در روز برق فراهم می‌کرد. بخش‌هایی از کشور در قطعی کامل برق فرو رفت. کمبود گسترده ملزومات اساسی مثل بنزین و دارو، تورم

سرسام‌آور و افزایش فوق‌العاده بیکاری در پی آمد. دولت لبنان در ۲۳ فوریه پیوند رسمی میان لیره و دلار را لغو کرد و نرخ رسمی برابری ارز کاهش یافت، اما باز هم این نرخ به نرخ‌های بازار سیاه نرسید. در زمان نگارش این متن، نرخ لیره در بازار سیاه روی حدود ۸۹ هزار لیره به ازای دلار تثبیت شده است.

بیشتر مردم لبنان در مواجهه با تورم بیش از ۲۰۰ درصد و بیکاری گسترده حال فقط برای بقا دست‌وپا می‌زنند. درآمدها که در عمل تا ۹۵ درصد کاسته شده‌بود، به کندی در حال بهبود یافتن است. نرخ مهاجرت و اتکای آدم‌ها به حواله پول از خارج افزایش یافته است. تاثیر انباشته این سلسله بحران‌های درهم‌پیچیده منجر به رشد خارق‌العاده فقر در ابعاد گوناگون در میان مردم لبنان و ساکنان غیرشهروند، من جمله پناهندگان سوری شد و تخمین زده می‌شود ۸۰ درصد کل مردم در لبنان در فقر زندگی می‌کنند.

دولت‌های لبنان و اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۲ اختلاف دیرینه خود بر سر مرز دریایی را در قالب توافق‌نامه‌ای به میانجی‌گری ایالات متحده حل‌وفصل کردند، توافقی که در راستای تسهیل اکتشاف و استخراج گاز در این منطقه بود. نقش ایالات متحده در لبنان باز در سال ۲۰۲۳ افزایش یافت، یعنی وقتی در واکنش به بحران فزاینده اقتصادی تأمین حقوق سربازان ارتش و نیروهای امنیت داخلی لبنان را بر عهده گرفت.

## از دکترین ضاحیه تا دکترین غزه

در روزهای پس از حملات حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، حزب‌الله و اسرائیل هم دست به تبادل آتش زدند که در بدو امر در سرزمین‌های اشغالی لبنان به دست اسرائیل رخ داد و بعد گسترش یافت و کل منطقه مرزی را در بر گرفت، چرا که حزب‌الله می‌خواست از مقاومت ضداستعماری پشتیبانی کند و علیه حملات به فلسطین دست به مداخله بزند. ارتش اسرائیل حدود ۸۲ درصد این حملات را انجام داد، حملاتی که تا ۶ سپتامبر ۲۰۲۴ منجر به مرگ ۶۴۶ نفر در لبنان شد، در حالی که حملات حزب‌الله هم دست‌کم ۳۲ نفر را کشت. در پی ترور فرمانده حزب‌الله، فؤاد شکر در لبنان و ترور رهبر حماس، اسماعیل هنیه در ایران در ماه ژوئیه، سطح جدیدی از تشدید تنش‌ها از راه رسید.

کشتار کورکورانه مردم با پیچرهایی که متعلق به محموله‌ای مرتبط با حزب‌الله بود، در ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۴ بیانگر حمله تمام‌عیار دولت اسرائیل به لبنان بود. مقامات اسرائیلی حملات را به دلیل کشتن اعضای حزب‌الله ستایش کردند و قابلیت سرویس امنیتی خود برای هدف قرار دادن حزب را ستودند. اما هر عضو حزب‌الله می‌توانست سیاستمدار، بوروکرات، دستیار اجرایی، سرایدار، راننده، دکتر یا پرستار، معلم یا فقط شخصی باشد که در انتخابات به حزب‌الله رأی می‌دهد. درست مثل غزه، ادعای ریشه‌کنی حزب و جنبشی سیاسی که شبکه‌ای از نهادهای مدنی و



پشتیبانی عمیق مردمی در میان جمعیتی مشخص دارد، دلالت‌هایی نسل‌کشانه در پی دارد. مضاف آن‌که پیجرهایی که در ۱۷ سپتامبر منجر شدند، در دست مردمی هم بود که ارتباطی با حزب نداشتند و انفجارشان به مرگ و مجروحیت دیگران و من‌جمله کودکان انجامید.

سه روز پس از ترور دبیرکل حزب‌الله، سیدحسن نصرالله در ۲۷ سپتامبر، معاون او شیخ نعیم قاسم در سخنرانی‌ای خطاب به مردم اعلام کرد که مقاومت ادامه خواهد یافت و حزب‌الله در روند تعیین جانشین نصرالله است. نیروهای اسرائیلی در ۳۰ سپتامبر دست به حمله زمینی زدند و نیروهای حزب‌الله نیز در برابر آن‌ها در مرز جنگیدند. ایران در اول اکتبر پا در نزاع گذاشت و صدها موشک بالستیک به خاک اسرائیل شلیک کرد.

از ۸ اکتبر ۲۰۲۳ تا ۲۸ نوامبر ۲۰۲۴، حملات اسرائیل منجر به مرگ قریب به ۴۰۰۰ نفر در لبنان شد که دست‌کم ۲۶۶ کودک در میان آن‌ها بود و بیش از ۱۶ هزار نفر نیز زخمی شدند. بمباران‌های اسرائیل بیش از یک میلیون نفر را نیز آواره کرد، یعنی یک‌پنجم جمعیت لبنان. تا اوایل سال ۲۰۱۵ هنوز ۱۷۸ هزار نفر آواره بودند و ارتش اسرائیل کماکان اجازه نمی‌داد مردم به خانه‌هایشان در ۶۰ روستای لبنانی بازگردند. بسیاری از کسانی که بازگشتند هنوز در ساختمان‌های آسیب‌دیده سکونت دارند. ارتش اسرائیل طی جنگ اخیر لبنان مشخصاً روزنامه‌نگاران، پزشکان و پرستاران، داوطلبان کمک‌های اولیه و آتش‌نشانان را هدف گرفت و کشت. اسرائیل روستاهایی مثل محیبیب، بلیدا و میس الجیل را کاملاً



با خاک یکسان کرد، برای سومین بار از دهه ۱۹۹۰ خانه‌هایی در جاهایی مثل قانا را ویران کرد و آثار و بناهای میراث فرهنگ مادی لبنان را نابود یا تخریب کرد. از جمله این آثار می‌توان به بازارهای (سوق) دوره ممالیک در نیطیه، قلعه صلیبی قرن یازدهم در تبنین، زیارتگاه دوهزارساله منسوب به حضرت بنیامین، گورستان الباشوره در بیروت و یادمان‌های قربانیان جنایت‌های پیشین اسرائیل، از جمله یادمان کشتار حولا اشاره کرد. قشون اسرائیل بارها و بارها به مواضع ارتش لبنان و نیروی [حافظ صلح] موقت سازمان ملل در لبنان (یونیفل) حمله کردند. هواپیماهای اسرائیلی روی تمامی لبنان بمب فروریختند، اما نواحی دارای جمعیت غالب شیعه (و البته نه منحصرأ شیعه) مشخصاً هدف قرار می‌گرفتند تا پایگاه حامیان حزب‌الله صدمه ببیند. مناطقی که به شدت بمباران شدند شامل حومه جنوبی بیروت، دره بقاع و خصوصاً جنوب لبنان بود، منطقه‌ای که از زمان آزادی پس از سال ۲۰۰۰ و پس از جنگ سال ۲۰۰۶ بازسازی شده و رشد جمعیتی چشم‌گیر پیدا کرده بود.

بمباران اسرائیل و جنگ میان نیروهای اسرائیلی و حزب‌الله در خاک لبنان رسماً با توافق آتش‌بسی پایان یافت که از ۲۷ نوامبر ۲۰۲۴ اجرایی شد. شرایط این توافق اساساً بازگشت به مفاد قطعنامه ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل است و البته بر خلع سلاح حزب‌الله و استقرار "نیروهای مسلح لبنان" (LAF) در جنوب رودخانه لیتانی و همچنین حفظ صلح و آرامش در مرز تأکید دارد. هرچند برخلاف قطعنامه ۱۷۰۱، این بار ایالات متحده ریاست کمیته بین‌المللی ناظر بر آتش‌بس و موارد

نقض آن را بر عهده دارد که پای مداخله آمریکا در لبنان را به صورتی تازه می‌گشاید، صورتی که از زمان جنگ داخلی دیده نشده بود.

اتکای آتش‌بس به "نیروهای مسلح لبنان" به دلیل عوامل متعددی با دشواری مواجه بود. اگرچه ارتش لبنان محبوب‌ترین نهاد ملی در کشور است، محبوبیتش بیشتر بسته به اعتماد مردم به اقتدار این نهاد است، نه قدرت یا توان عملیاتی‌اش. اگرچه ارتش با اصلاحات داخلی و خارجی، من‌جمله با پشتیبانی آمریکا تقویت شد، اما به طور مزمّن از کمبود منابع مالی و انسانی رنج می‌برد و تجهیزات و تسلیحات کافی برای پاسداری از لبنان در برابر تجاوزات اسرائیل یا دفاع از منافع ملی را در اختیار ندارد. تحت این شرایط بسیاری بر این باورند که مطالبه خلع سلاح حزب‌الله و تفویض مسئولیت دفاع ملی به ارتش به معنای مصونیت اسرائیل در لبنان است. وانگهی نه ارتش و نه حزب‌الله دست‌کم در سطح عمومی، مواضعی خصمانه به یکدیگر ندارند. دست‌آخر آن‌که سمت فرماندهی ارتش - که مختص مسیحی‌های مارونی است - در گذشته یکی از مهم‌ترین مسیرهای رسیدن به ریاست‌جمهوری بوده است، موضوعی که موجب می‌شود ارتش آشکارا علیه هیچ یک از فرقه‌های دیگر لبنان اقدام نکند. در واقع ژنرال جوزف عون در ۹ ژانویه ۲۰۲۵ با اجماع مجلسی که نمایندگان حزب‌الله نیز در آن سهمیم بودند به ریاست‌جمهوری رسید، آن هم پس از دو سال که صندلی ریاست‌جمهوری خالی بود و دولت موقت امور را اداره می‌کرد.

ارتش اسرائیل از ۲۷ نوامبر ۲۰۲۴ تا ۴ ژانویه ۲۰۲۵ متهم به ۳۵۳ بار نقض آتش‌بس، بیشتر هم در جنوب لبنان و از طریق نفوذهای زمینی شد. قشون اسرائیلی در این دوره هم دست‌کم ۱۲ غیرنظامی را کشتند، روستاهایی را هم بمباران و جاده‌هایی را ویران و زمین‌هایی کشاورزی را با بولدوزر صاف کردند. آن‌ها کماکان هم پهبادهای بر فراز بیروت به پرواز درمی‌آوردند. این موارد نقض آتش‌بس تا اوایل سال ۲۰۲۵ هم هیچ واکنشی در پی نداشت و تقریباً هر روز رخ می‌داد.

در همین رابطه، فراخوان‌های تازه صهیونیستی برای اسکان در جنوب لبنان شدت گرفته است. تداوم ویران ساختن زیرساخت‌های جنوب به دست اسرائیل، نابودی بسیاری از روستاها و آلودن زمین‌های زراعی منطقه با فسفر سفید، نشان می‌دهد که دولت اسرائیل دست‌کم می‌خواهد تا دوباره با نقض حاکمیت سرزمینی لبنان، منطقه‌ای به اصطلاح حائل ایجاد کند. آتش‌بس در عمل بازتعریف دیگری از خشونت اسرائیل است که خارج از چارچوب جنگ واقع شده و می‌خواهد تا این خشونت به جنوب لبنان و جمعیت شیعه محدود بماند. باز هم شاهد نمونه دیگری از توانایی دولت اسرائیل هستیم که با پشتیبانی ایالات متحده می‌تواند با مصونیت کامل در پس نقاب امنیت دست به عمل بزند، بی‌آن‌که اعتنایی به زندگی و معیشت مردمان کشورهای همسایه خود یا حاکمیت آن کشورها داشته باشد. تلاش دولت اسرائیل برای جلب موافقت ایالات متحده جهت باقی ماندن در جنوب لبنان پس از

پایان مهلت ۶۰ روزه آتش‌بس در ۲۶ ژانویه، از آخرین نمونه‌های این اقدامات است. اسرائیل با کشتن مردمی که در صدد بازگشت به خانه‌هایشان در جنوب بودند، همین الان هم مهلت را نقض کرده است و نیروهای نظامی‌اش عملاً جنوب لبنان را اشغال کرده‌اند. به همین ترتیب، تجاوزات قشون اسرائیلی به بلندی‌های جولان و دیگر نقاط هم در پی سقوط رژیم اسد در سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ گسترش یافته است و دولت اسرائیل طرح‌هایی برای توسعه شهرک‌سازی در جولان تصویب نموده است.

برنامه نظامی و جنگی اسرائیل از اکتبر ۲۰۲۳ و با حمله به لبنان و نسل‌کشی فلسطینی‌ها در غزه، از “دکترین ضاحیه” به چیزی رسیده است که برخی آن را “دکترین غزه” نامیده‌اند. اسرائیل نه فقط به زیرساخت‌های غیرنظامی حمله می‌کند، بلکه حالا دیگر عامدانه خود غیرنظامیان را هدف می‌گیرد. تسلیحات آمریکایی که ارتش اسرائیل برای هدف گرفتن شهروندان از آن بهره می‌برد، به مراتب قدرتمندتر از تسلیحات به‌کاررفته در جنگ سال ۲۰۰۶ علیه لبنان و حملات پیشین علیه غزه هستند. نه فقط غیرنظامیان لبنانی، بلکه خیل کثیری از میان بیش از دومیلیون سوری و فلسطینی و همچنین کارگران مهاجر و پناهندگان سایر کشورها که در لبنان کار و زندگی می‌کنند، در جریان این جنگ مجروح، کشته یا آواره شده‌اند. ادعای دولت اسرائیل این است که هدف در لبنان محو حزب‌الله است، درست همان‌طور که در غزه مدعی محو حماس است. ایالات متحده هم درست مثل نسل‌کشی در غزه و

تداوم خشونت در کرانه باختری، کماکان به پشتیبانی از تشدید تجاوزات اسرائیل در لبنان و کل منطقه ادامه می‌دهد. در جریان حملات اسرائیل به لبنان، غزه، کرانه باختری، سوریه، ایران و یمن در طی ۱۵ ماه گذشته، شهروندان غیرنظامی این کشورها هستند که هنوز صدمه می‌بینند. به‌رغم آتش‌بس در غزه و لبنان در زمان نگارش این متن، نیروهای اسرائیلی به کارزارهای نظامی خود برای کشتار و آوارگی مردم در هر دو منطقه را ادامه می‌دهند و بسیاری در سراسر جهان هنوز در شگفتند که آیا اصلاً دیگر خط قرمزی مانده است که اسرائیل - با پشتیبانی کامل آمریکا - از آن عبور نکند؟





ضاحیه، بیروت، دسامبر ۲۰۲۴، پس از دو ماه بمباران اسرائیل در اکتبر و نوامبر. بر روی این بنر نوشته شده است: «زیر هر سنگ و آجر ما را بکشید... فلسطین را رها نخواهیم کرد». مجسمه پشت بنر متعلق به قدیس شربل لبنانی است. Nisrine Chaer

---

Irene L Gendzier, Notes from the Minefield: United States <sup>[۱]</sup> Intervention in Lebanon and the Middle East, ۱۹۴۵-۱۹۵۸ (New York: Columbia University Press, ۱۹۹۷), p. ۷

Mahmoud Yazbak, "The Birth of the Jerusalem Sanjak <sup>[۲]</sup> ۱۸۶۴-۱۹۱۴: Administrative and Social Impacts," Bulletin of Palestine Studies, Issue: ۲ (۲۰۱۷), pp. ۴۰-۴۱

Cyrus Schayegh, The Middle East and the Making of the <sup>[۳]</sup> Modern World, (Cambridge, MA: Harvard University Press, ۲۰۱۸), p. ۹۷

Sara Pursley, "Lines Drawn on an Empty Map," (Parts ۱ and <sup>[۴]</sup> ۲) Jadaliyya (June ۲-۳, ۲۰۱۵)

Graham Auman Pitts, "Make Them Hated in All of the <sup>[۵]</sup> Arab Countries: France, Famine, and the Creation of



Lebanon,” in *Environmental Histories of the First World War*, eds. Richer P. Tucker, Tait Keller, John Robert McNeill, and Martin Schmid (Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۱۸), p. ۱۸۹

Nadya Sbaiti, “Governing Summer in Mount Lebanon: [۶] Istiyaf, Tourism, and Mobility in the Interwar Arab East,” *Journal of Tourism History* ۱۶/۲ (۲۰۲۴), pp. ۱۵۱–۱۶۹

Laura Zittrain Eisenberg, *My enemy's enemy: Lebanon in [۷] the early Zionist imagination, ۱۹۰۰–۱۹۴۸* (Detroit: Wayne State University Press, ۱۹۹۴), pp. ۴۰–۴۱

Maya Mikdashi, *Sextarianism: Sovereignty, Secularism, [۸] and the State in Lebanon* (Stanford University Press, ۲۰۲۲)

Rania Maktabi, “The Lebanese census of ۱۹۳۲ revisited: [۹] Who are the Lebanese?” *British Journal of Middle Eastern Studies* ۲۶ (۱۹۹۹), pp. ۲۱۹–۴۱

Malek Abi Saab, “Shiite Peasants and a New Nation in [۱۰] Colonial Lebanon: The Intifada of Bint Jubayl, ۱۹۳۶,”

Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle  
East ۲۹/۳ (۲۰۰۹), pp. ۴۸۳–۵۰۱

Tsolin Nalbantian, Armenians beyond Diaspora: Making [۱۱]  
Lebanon Their Own (Edinburgh: Edinburgh University Press,  
۲۰۲۰), pp. ۱۸۷–۱۸۸

Matthew Hughes, “Lebanon’s Armed Forces and the [۱۲]  
Arab-Israeli War, ۱۹۴۸–۴۹,” Journal of Palestine Studies ۳۴/۲  
(۲۰۰۵), pp. ۲۴–۴۱

Adel Manna, “Resistance and Survival in Central Galilee, [۱۳]  
July ۱۹۴۸–July ۱۹۵۱.” Jerusalem Quarterly ۷۹ (Autumn ۲۰۱۹),  
pp. ۲۸–۳۸

Mahmoud Darwish, Memory for Forgetfulness: August, [۱۴]  
Beirut ۱۹۸۲, trans. Ibrahim Muhawi (Berkeley: University of  
California Press, ۱۹۹۵)

Lara Deeb, “Exhibiting the ‘Just-Lived Past’: Hizbullah’s [۱۵]  
Nationalist Narratives in Transnational Political Context.

Comparative Studies in Society and History ۵۰/۲ (۲۰۰۸), pp.  
۳۶۹–۳۹۹.

Lara Deeb and Mona Harb, *Leisurely Islam: Negotiating [۱۶]  
Geography and Morality in Shi'i South Beirut* (Princeton  
University Press, ۲۰۱۳)

Israel warns Hezbollah war would invite destruction," [۱۷]  
.Reuters, October ۳, ۲۰۰۸

Munira Khayyat, *A Landscape of War: Ecologies of [۱۸]  
Survival and Resistance in South Lebanon* (University of  
California Press, ۲۰۲۲)